



۱- ناسازگاری، مخالفت، ضدیت و دشمنی همان نیروهایی که در دوره هشت ساله ی ریاست جمهوری اش نگذاشتند دولت اش در آرامش به سر برد و برای حل و فصل واقعی مسایل مملکتی چاره جویی کند. طلایه داران همان مخالفان حرفه ای از ماه ها پیش که خبری از آمدن و نیامدن وی نبود آغاز کرده اند و امروز که خاتمی وارد جریان مبارزات انتخاباتی شده است، و هنوز هیچ خبری از برگزیده شدنش نیست سیل رفتارهای ناسازگار، تهمت های ناروا و بسیاری از حرف و حدیث های نادرست دیگر از جانب مخالفان حرفه ای اش آغاز شده است. در این بین طرف داران بریده از آقای خاتمی هم کم نیستند.

۲- چنان چه دولت آقای خاتمی در دوره پیش رو با ضدیت، فشار از بالا و مخالفت های رادیکال تر از چهار سال پیش رو به رو شد و نتوانست آن چه را که در باور دارد پیاده کند، با چه ره آوردی با آن هایی که او را انتخاب کرده اند رو به رو خواهد شد و پاسخ ایشان در این مرتبه چه خواهد بود؟

۳- گذشته از بحران های روزافزون اقتصادی جهان که تأثیری مضاعف و چندین برابر بر اقتصادهای متکی به نفت کشورهایمانند ایران دارد و متأسفانه با نفت بشکه ای ۱۴۰ دلار هیچ گونه جهش اقتصادی در تشکیلات اداری، اجرایی و ساختاری مملکت ما ایجاد نشد و تورم افسار گسیخته ی ۶-۷ درصدی دوره آقای خاتمی به ۲۷ درصدی در روزهای پایانی سال ۸۷ رسیده است و با خالی بودن صندوق ارزی، موج روز افزون بی کاری ها، گرانی افسار گسیخته، فقر عمومی، رسیدن حداقل دستمزد خط فقر به ماهیانه ۷۰۰/۰۰۰ تومان و دریافتی حداقل حقوق ماهیانه ی بازنشسته گان تأمین اجتماعی ۲۵۰/۰۰۰ تومان گسترش فاصله ی فقر و ثروت و غنی تر شدن ثروت مندان و فقیرتر شدن فقیران، زنگ های خطری است در دست بهانه جویان جبهه ی اصول گرایان مخالف خاتمی و هم چنین طرف دارانش.

۴- اگر چه دولت خاتمی میراث خوار نابه سامانی ها و بحران های اقتصادی دوره قبل از خود خواهد بود، کم تر شهروندی آن قدر منصف است که مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود و آن چه که می بیند را به گردن دولت قبلی بیندازد. بی گمان اگر به آن چه که در حال حاضر وجود دارد، به مشکلات اقتصادی، فقر، بی کاری، تعطیلی صنایع، نفت بشکه ای ۴۰ دلار، زندانیان سیاسی، تعطیلی روزنامه ها، وضعیت نشر کتاب، مطالبات دانش جویان، آموزگاران، کارگران، وضعیت کشاورزان و خشک سالی سال های اخیر، موضوع انرژی هسته ای ایران، چالش های منطقه ای، قطع نامه های صادر شده از سوی سازمان ملل علیه ایران، روابط ایران و آمریکا و ده ها موضوع بسیار مهم دیگر نیز افزوده شوند، راه خاتمی برای رسیدن به دست آوردهای مثبت یک دولت دموکراتیک بسیار سخت خواهد بود.

اما از این سو، اگر دنبال ایده آل های مان می گردیم و یا در پی قهرمان سازی هستیم، هم دوره ایده آلیسم سپری شده است و هم با آمدن آخرین قهرمان «دون کیشوت» دوره قهرمانی پایان پذیرفته است. امروز باید دنبال واقعیت های جهانی بود. چه کسی تا چند سال پیش می اندیشید که روزی فرا خواهد رسید که جنایت کاران و متجاوزان به حقوق بشر و قتل عام کننده گان انسان های بی گناه تسلیم دادگاه های جهانی خواهند شد!! از هر شهر و قبیله ای یا از هر نژاد و تیره ای، هیچ کس را در این جهان زندگی جاودانی نیست. نگاه کنید:

هم مرگ بر جهان شما بگذرد

ای تیزنی ستان شما نیز بگذرد

• توضیح : مجله ی فردوسی با نگاهی دگرگونه تر به مسایل سیاسی روز از نقطه نظرهای سیاسی صاحب نظران استقبال می کند.

سو دیر

چون ابر به نوروز رخ لاله بشت
برخیز و به جام باده کن عزم درست
کاین سبزه که امروز تماشاگه توست
فردا همه از خاک تو بر خواهد رستا
(خیام)

در سرزمین ما که گاه سرزمین خورشیدی می نامیمش و گاه سرزمین اهورایی ، سده ها است که مرگ بر زندگی ، بر لذت ستیزی بر لذت گزایی چیره شده است.
از دل مرده گی و اندوه ، کامیاب و سرشار می شویم و گریه و گور را پاس می داریم. عزای ماتم و غم برای مان درون مایه ی عرفانی دارد و نوای محزون ما را به آغوش آرامش می سپارد. ایرانیان نه فقط اندوه گین ترین ، که اندوه پرور و اندوه پرست ترین مردمان این گوی گردان اند. خوشی و عیش و طلن و طرب را با ریا و دو رویی ، خوار و فرومایه و جلف و سبک می شماریم تا آن جا که هم آغوشی و هم بستری - این زیبا ترین و گیرا ترین آیینه و آرایه ی رمانتیزم انسانی و این پر آب و رنگ ترین نشان زیبایی الهی را «خاک تو سری» دانسته و آن را نماد « حیوانیت » و « پرده گی شیطان » می شناسانیم. البته به ریا و در ظاهر ، و گر نه چه بسیار آن چنان در کردار بدان اصرار و تکرار می جوییم که وابسته و معتمدش شده و جبر و وسواس می یابیم. و شگفت این است که از این واقعیت برهنه و هویدا نیز روی گردان نبوده و نیستیم و بدان غرور و افتخار می ورزیم!
سده ها است در این مرز پر گهر ، ماتم و مویه سنتی فراگیر شده و حتا دانش وران و اندیش مندان به این چشم پوشیدن بر زندگی و ستیزه جویی با جلوه های بنیادین زندگی - لذت و عیش و خوشی و شادی - خو گرفته اند.

برای ما ایرانیان به ظاهر ، هر زاده شدنی با شادی و ارمغان و مهمانی و سر برش (ختنه) سوران همراه است. اما در شعر و ادب و هنر و فلسفه مان هر زایمان آغاز زندگی آمیخته با درد و دشواری و رنج و عذاب است. سخنی از شادمانه زیستن نبوده و نیست؛ مگر اندکی، از تکفیر گشته و رانده شده ی چون خیام، حافظ، مولانا، ایرج میرزا، صادق هدایت، جمال زاده، فروغ فرخزاد، ارحام صدر اصفهانی، پرویز صیاد و دو نصرت رانده شده سینمای ایران: کریمی و وحدت و مانند اینها!

«به کجا چنین شتابان؟»
گورستان برای مان رامشکده و آرام گاه است، و چه بسیار گورستان - دست کم « تخت پولاد » ما اصفهانی ها - تا نیم سده پیش مان سبزه زار دل گشای سبزه به در نوروزی مان بوده است! شگفت انگیز تر ، ستافتن شمار فراوانی در هنگام دگرگونی (لحظه ی تحویل) سال نو به این « پایان گاه » است !! ما یگانه ملتی هستیم که تا این اندازه شور مرگ و اشتیاق نابودی داریم و چه فراوان آشکارا بر شتاب و بی درنگ از آغوش سرخ فام زندگی به سوی چنگال سیاه مرگ می تازیم. از گل و برگ و سبزه و شکوفه بدمان نمی آید ، هر از گاه به دلمان آن نیز اندکی می نشینیم اما خفتن در دل گل ، به زیر خشت و لحد ، و درون کفن و کافور را پاس می داریم.
ستایش مرگ مرگیم و ادای زندگی با زندگی بر چهره و قامت استوار می داریم. آیین کفن و دفن مان



رازهای روان شناختی نوروز

دکتر بهنام اوحدی (ایران بد) •

را گسترده تر و گران مایه تر از جشن پیوند زناشویی های مان بر پا می داریم، و می پسندیم و چشم داشت داریم تا شمار میهمانان آن آیین از این جشن بسیار فراتر باشد. شکوه و فر و همه را در پای مرگ و دامان گور می خواهیم! این شگفت نکته تنها بر دوش میزبانان نیست؛ میهمانان نیز حضور نداشتن در عزا و ماتم و ضجه و مویه - «سور مرگ» - را نابخشودنی تر از شرکت نیافتن در جشن و پای کوبی و لذت و خوشی - «سور زندگی» می دانند!! (سرچشمه های این همه پاسداشت «سور مرگ» و اشتیاق نابودی «به جای» شور و اشتیاق زندگی و چپستی و چرایی و چه گونه گی رشد و چیره شدن این شیوه ی نگرش و روی کرد بر ذهن و اندیشه ی ما ایرانیان را در نوشتاری با عنوان «به زیر پوستین مرگ ستایی و زندگی گریزی ما ایرانیان» نوشته ام که علاقه مندان را به جست و جوی آن در فضای مجازی ره می نمایم.)

در چنین اجتماعی، نوروز و آیین های پیرامون پس و پیش اش، نقش و جایگاهی هم چون اکسیر و نوش دارو پیدا می کنند. نوروز این آیین کهن ملی و جشن باستانی ایرانیان، آن چنان شکوه و گیرایی و سیمایه و درون مایه دارد که سترگ ترین روی دادهای سیاسی، اجتماعی، هنری، ورزشی و به سادگی در برابر آن رنگ باخته، به حاشیه رفته و گرد فراموشی می گیرند. به راستی کدام نوشتار می تواند براننده ی چنین سیمایه ی شکوه مند و درون مایه ی نیرومند باشد؟ نیک می دانم که رازگشایی از آثار و برآمدهای روان شناختی نوروز نیازمند نگاشتن کتابی درخور و نه نوشتاری چکیده وار است؛ از این رو خود را در این گزیده نگاشت، آن چنان که می خواهم و می پسندم، سربلند و کامیاب نمی دانم.

در این سرزمین که بارها و بارها مزه ی ناگوار و دردناک «شکست» و «اشغال» را چشیده و به سان «چهارراه حوادث» از سوی قوم و نژاد و قبیله و نیروی - بیابان گرد و بیغوله نشین یا جز آن - در نوردیده شده است، «تحقیر» تجربه ای «مکرر» بوده است. و مگر مردمان سرزمین همیشه تحقیر و فرو داشته شده را جز اکسیر

نوروز این آیین کهن ملی و جشن باستانی ایرانیان، آن چنان شکوه و گیرایی و سیمایه و درون مایه دارد که سترگ ترین روی دادهای سیاسی، اجتماعی، هنری، ورزشی و به سادگی در برابر آن رنگ باخته، به حاشیه رفته و گرد فراموشی می گیرند.

چاره ای هست؟

رازهای روان شناختی نوروز فراوان است. ژرف ترین و سترگ ترین شان همین نوش دارو و اکسیر زندگی بودن آن است. نوروز همواره برای مردمان ایران زمین نوش دارویی نیرومند و اثر بخش «پس از مرگ» مکرر سرزمین سهراب بوده است! نوروز همانند کیمیایی پیش دست توانسته گرد «تحقیر مکرر ملی» مان را هر بار تا سالی دیگر خوب برپود و بزداید و در کالبد بی سرزمین تر از باد ما ایرانیان، «جان» و «منش» و «انگیزش» نوین و نیرومند بدمد و «فرهنگ و هویت ملی» کم رنگ و گم شده مان را در ذهن و اندیشه ی فردی و جمعی مان دوباره زنده کند. آیا همین یک راز استوار تاریخی دلیل دشمنی بی گانه گان چیره و کامیاب با نوروز و آیین های پیش و پس از آن نیست؟؟

استواری تاریخی و نیرومندی سهمگین نوروز نه در شکوه رویایی و سترگی خاطره انگیز «جشن سده ی مردآویز» که در همین ساده گی و صفا

سر ستیز و دشمنی دارند و از هر فرصت و فراغتی برای کینه توزی بدان سود می جویند. اینان نا آگاهانی هستند که «اختلال (بیماری) بحران هویت» را نمی شناسند و از فرجام آن یعنی «اختلال شخصیت مرزی / آشفته و روان پریش» - که به باور همه ی روان پزشکان و روان شناسان سراسر گیتی از بد فرجام ترین و درمان نا پذیر ترین اختلالات روان پزشکی است - بی خبرند، هر چند شب و روز درگیر و گرفتار برآمدهای آشوبناک و دشواری آفرین آن بوده و هستند و خواهند بود!!

در راستای پایان بخشیدن به کوشش بی هوده و بد فرجام به چالش و کشمکش کشیدن «فرهنگ و هویت ملی» ناگزیر باید به مبحث «هویت» و شناساندن آسیب شناسی روانی «اختلال هویت» پرداخت، شاید بیان اندکی از برآمدهای ناگوار و فاجعه آمیز این گونه کوشش های بدفرجام ناآگاهان نا دوراندیش مایه ی عبرت شود.



مفهوم «هویت» ساختاری پیچیده و در هم تنیده از درون مایه های شناختی، زیست عصب شناختی، روانی - اجتماعی، فرهنگی، رشدی، روان پویشی، و روانی - جنسی است و اهداف دراز مدت، الگوهای دوستی، حرفه گزینی، ارزش گرایی، وفاداری جمعی و ملی، و گرایش و کردار جنسی - آمیزشی را در برمی گیرد. برآمدهای پیدایش اختلال و بحران در هویت آدمی ناگوار و مشکل آفرین هستند که از آن جمله می توان به اختلالاتی هم چون «اختلال شخصیت مرزی / آشفته و روان پریش»، «اختلالات خلقی (افسرده گی یک قطبی و یا دو قطبی)»، «اختلال تنش و فشار پس از آسیب» و «اسکیزوفرنی» اشاره نمود.

«اختلال بحران هویت» به معنای دشواری و رنج شدید و فراوان ناشی از نا مشخص بودن و نبود قطعیت درباره ی هویت و موجودیت فرد مبتلا است. این اختلال در جوامع در حال گذار از سنت، دام پروری و کشاورزی به صنعت، فناوری و مدرنیته فراوان تر و چشم گیرتر از جوامع صنعتی و یا سنتی دیده می شود. عوامل

و صمیمیت سرشته و پیوسته به آن است. نوروز را سفره ی هفت سینی بس است. هفت سینی که خوان راستی، مهر و خرد می گستراند تا در سایه ی آن آشتی و گذشت و بخشش و بردباری بر ستیز و کینه توزی و دشمنی و بخل و حسد چیره شوند.

نوروز پشتوانه و پشتیبان روح و روان و خرد و گمان جمعی ما ایرانیان است که در سایه ی چیره و سترگ آن، فرهنگ و هویت کهن ملی مان به سان سبزه ی سفره ی هفت سین هر سال دوباره می روید و برافراشته می شود. این سبزه و این سفره درفش زنده و استوار بودن ملت ایران در جای جای گیتی است. سبز و سپید و سرخ همواره در این سبزه و سفره هم چون تابش زرد خورشید و آبی نیلگون خلیج پارس و دریای مازندران برقرار و مانده گار بوده و هست.

مایه ی شگفتی و افسوس فراوان است که برخی به ظاهر ایرانیان با «فرهنگ و هویت ایرانی» و از جمله «نوروز» و آیین های پیش و پس از آن هم چون «چهارشنبه سوری» و «سیزده به در»

پدیدآورنده ی «اختلال (بیماری) بحران هویت» چند بعدی هستند و می توان آن ها را از دیدگاه های زیست شناختی، روان شناختی، برهم کنش های خانواده گی، و فرهنگی - اجتماعی مورد ارزیابی قرار داد.

تغییرات عصبی - هورمونی گسترده و چشم گیر، به دست آوردن توانایی جنسی - آمیزشی و همانند آفرینی (تولید مثل)، تجربه های عاطفی عمیق انتقال داده شده، رشد و پیشرفت اندیشه ی عملیاتی صوری، و نیازهای روان شناختی و تکاملی برای جدا شدن و استقلال یافتن از پدر و مادر، دست یافتن به کاشانه ای شخصی (اتاقی از آن خود)، به دنبال اهداف حرفه ای رفتن و درگیر صمیمیت احساسی و جنسی - آمیزشی شدن همه و همه دگرگونی هایی ویژه ی سنین نوجوانی و جوانی هستند که تنش و استرس فراوانی را بر آدمی وارد می سازند.

دست یافتن به سازگاری فردی و اجتماعی در زمینه هایی چون کنترل تکانه، خلق، تصویر بدنی، روابط بین فردی، چیره گی بر دنیای پیرامون، پی گیری اهداف حرفه ای و آموزشی، آسیب های روان شناختی، و سازگاری با افراد فراتر مواردی است که در پرسشنامه ی تصویر از خویش نوجوانان برای ارزیابی اختلال بحران هویت به کار رفته است. از نوجوانان نرمال این انتظار می رود که بتوانند خودشان را در برابر موقعیت های گوناگون زندگی حفظ و کنترل نمایند و دچار تنش و اضطراب و آشفتگی و آشوب بیش از اندازه نشوند؛ در روابط با والدین و آموزگاران خویش مشکلات جدی، شدید و دیرپا پیدا نکنند، و در روابط نزدیک، صمیمانه و عاطفی، ضمن دارا بودن برداشت شخصی و تصویر بدنی خوب، مناسب و منطقی از خویش، در گرایش و رفتارهای جنسی - آمیزشی شان استوار، پایدار و با ثبات باشند. این انتظارات درست همزمان با هنگامی است که نوجوان «فردیت یافتن دوم» خویش را سپری نموده و به یک پیوسته گی رو به ثبات نقش ها، ارزش ها، آرمان ها، و احساس های ناهمگون زندگی می رسد.

این همانا پیدایش سازگاری میان برداشت از خویش نوجوان و جوان با برداشت ها، انتظارات، و فرصت هایی ست که در پهنه ی اجتماع پیرامون او به چشم می آید. پیوسته گی هویت در زیر ساختارهای جنسی، همانندسازی با همتایان، تصویر بدنی و سیرت و اخلاقیات برآمد چنین سازگاری خواهد بود.

آن چه در «اختلال (بیماری) بحران هویت» رخ می نماید و کانون توجه و تمرکز بالینی می شود، سردرگمی و نبود قطعیت و یقین درباره ی اهداف درازمدت، برگزیدن حرفه، الگوهای دوستی، گرایش و کردار جنسی و وفاداری جمعی و ملی است. بنابراین، «اختلال (بیماری) بحران هویت» درست در سرنوشت سازترین

سال ها همه ی جنبه های مهم زندگی افراد را دگرگون نموده و مورد آسیب ژرف، فراگیر و دیرپا قرار می دهد تا آنان از یافتن یک مسیر منطقی واقع بینانه برای گذار همراه با کامیابی و سربلندی به دوران بزرگسالی محروم باشند. از این رو اینان جبر گرا گشته و بیش از خواست و اراده به تقدیر و طالع و سرنوشت و استخاره رو می آورند.

اینان نمی دانند که هستند، برای چه به دنیا آمده اند، و برای امروز و فردایی بهتر و آسوده تر چه باید بکنند. اینان در امروز سرگردان و به فردا نا امیدند و از این رو تنش، تشویش، اضطراب، ترس و هراس و افسرده گی (یک قطبی و یا دو قطبی) و ناکامی و خشم و پرخاش گری را بارها تجربه می نمایند. این گونه افراد توانایی ناچیزی برای عشق ورزیدن و صمیمیت دارند و نزدیکی به دیگران برای شان تنش و اضطراب پدید می آورد پس به انزوا و جدایی گزینی یا گریزیدن به گروه هایی خاص با آرمان ها و ایده هایی ویژه - و از جمله باندهای خلاف مدار، تبه کار و جامعه ستیز - کشیده می شوند. دوره های اضطراب و افسرده گی و برآمدهای از دست رفتن فرصت های رشد و تکامل روانی - اجتماعی و تجربه های تکانه ای و بی اندیشه ی این گونه بیماران آن ها را به سوی مصرف مواد محرک و مخدر و الکل می برد.

کردارها و گرایش های جنسی غیر طبیعی و انواع و اقسام هنجارگریزی ها، ارزش ستیزی ها و لاپابالی گری های جنسی و آمیزشی در این گونه بیماران شایع است. اینان ممکن است بارها و بارها دچار کشمکش ذهنی و عملی با میل و کشش و کردار های جنسی هم جنس گرایانه شوند و درست در همان هنگام که چنین کشش و کرداری را با هویت و روابط کلی خویش پیوسته و هماهنگ نمی یابند، به گونه یی تکراری بدان تن دهند. البته این اختلال (بیماری) ممکن است به گونه یی واژگون به آن چه گفته شد، باعث شود تا فرد نسبت به آزمودن تجربه های جنسی دچار شرم بیش از اندازه، غیر منطقی و بیمارگونه شده و از هر گونه گرایش جنسی سازگار با هویت و نقش جنسی اش بگریزد.

در نگاهی ساده و کوتاه و نه چندان ژرف و تخصصی به اجتماع نوجوانان و جوانان و حتا بزرگ سالان، شیوع بالای این اختلال (بیماری) و برآمدهای ناگوار بیان شده در بالا (به ویژه «اختلال شخصیت بوردرلاین (مرزی) آشفته و روان پریش» و «کردارهای گروهی تبه کارانه و جامعه ستیز») را می توان به آسانی تماشا کرد. با توجه به بدفرجام و بسیار دشوار درمان پذیر بودن عواقب «اختلال بحران هویت»، آیا پیش گیری جامعه نگر بر درمان مقدم نیست؟

و کوشش در مسخ و نابودی آیین و فرهنگ و هویت ملی و برگزیدن و جای گزین کردن آیین و فرهنگ و هویت ناخودی و بی گانه به افزایش شیوع و گسترش و شدت یافتن این بیماری نمی

انجامد؟ فرجام و برآمدهای ناگوار و فاجعه آمیز این بیماری را به آسانی هر روز و همواره با نگاهی شتابان در لابه لای اخبار دردناک و تاسف برانگیز صفحه های حوادث روزنامه ها و هفته نامه ها جست و جو کرد. فزونی یافتن وسواس های جنسی، جسمانی (زیبایی چهره و پیکر) و مذهبی (کفرآمیز) در میان نوجوانان، جوانان و بزرگ سالان نیز برآمد همین اختلال (بیماری) بحران هویت است.

راز «نوروز» تنها در دمیدن معنا و آفریدن هویت ملی نیست. «نوروز» آیینی است که با پیش نیازها، فرآیندها، سیمایه ها و درون مایه های «شناختی» و «رفتاری» خود آلوده گی، زشتی، پلیدی، کینه توزی، دشمنی، دوری، افسرده گی، سرخورده گی، سرگردانی، تنش، اضطراب و مانند آن را در گستره ای پهناور و اندازه ای ژرف برای هفته ها می زباید و در عمل به سازگاری و رشد و تکامل ویژه گی ها و زیر ساخت های «منش»، «انگیزش» و «جان و روح» ما ایرانیان برخوردار و پذیرای آن می انجامد و روزی «نو» را برای مان به ارمغان می آورد.

«چهارشنبه سوری» این آیین کهن، مانده گار و هرگز فراموش ناشدنی در پیشواز نوروز، و هم چنین «سیزده به در» باستانی و همواره پاس داشته شده کارکردها و اثرهای روان شناختی فراوانی در راستای رشد و تکامل «اندیشه»، «شناخت» و «رفتار» افراد - به ویژه در مراحل پایانه ای «اندیشه ی پیش عملیاتی (دو تا هفت ساله گی)»، «عملیات غیر انتزاعی (هفت تا یازده ساله گی)» و «عملیات صوری (یازده ساله گی تا پایان نوجوانی)» - دارد.

به راستی کدام آیین هم چون «نوروز»، «چهارشنبه سوری» و به ویژه «سیزده به در» این چنین توانمند و سرشار می تواند در آستانه ی دگرگون شدن آفرینش و شکفتن شکوفه های بهار زندگانی، افزون بر دمیدن «روح و جان» و «هویت ملی» در کالبد سرگردان، مرگ گرا و زندگی گریز ما ایرانیان، به رشد و تکامل ژرف و گسترده ی «اندیشه ی انتزاعی»، «استدلال قیاسی» و «اندیشه ی فرضیه ای - قیاسی» نوجوانان مان بینجامد؟؟؟ در هنگامه ی دور شدن انسان ها از یک دیگر و از دست رفتن و مرگ «باغچه» ها در زیر گام های مجتمع های آبارتمانی فراگیر، بر درون مایه ی غنی و سرشار شناختی - رفتاری «نوروز»، «چهارشنبه سوری» و «سیزده به در» - این اندک پدیده باقی مانده از طبیعت خدادادی گیتی و عناصر چهارگانه ی آن (آب، باد، خاک و آتش) - با ساده انگاری و نا آگاهی چشم فرو نیندیم و میراث ملی کهن این چهارراه تاریخی حوادث، این سرزمین کینه زده را پاس داریم.

به یاد او که نیک سرود: «من از بی گانه گان هرگز ننالم/ که با من هر چه کرد، آن آشنا کردا»